

از صورت منطقی تا صورت زندگی: بررسی انتقادی دنیل هوتو از ویتگنشتاین

عطیه زندیه*

چکیده

از آنجا که ویتگنشتاین دارای دو فلسفه است، یکی از دغدغه‌های مفسران او، درک ارتباط بین دو فلسفه اوست. هوتو از جمله مفسرانی است که تلاش کرده ارتباطی وثیق میان فلسفه‌های او برقرار کند تا تفسیری منسجم و سازگار از آن‌ها ارائه دهد. به اعتقاد او، چنین دیدگاهی منجر به رفع اختلافات سطحی و عمیق در فلسفه‌های ویتگنشتاین می‌شود. به بیان هوتو، بستر یکپارچه‌ای که فلسفه‌های ویتگنشتاین را به هم مرتبط می‌کند «غایت فلسفه» از نظر او، و رویکردش نسبت به «ماهیت و معنای زبان» است. بنابر تفسیر هوتو، غایت فلسفه در دو دوره فکری ویتگنشتاین توصیف بوده است. اما رویکرد فلسفی او در مورد ماهیت زبان دچار تحول شده است: تحول از صورت منطقی به صورت زندگی. همت هوتو بر این است که نشان دهد این تحول خواست اصلی ویتگنشتاین نبوده، و در اثر روشی که برای ارائه تفکر خود برگزیده، پیش آمده است. او رویکرد ویتگنشتاین در فلسفه دوم را که بر مبنای نگرش کارکردی است صحیح می‌داند، اما رویکرد او در فلسفه اول را بر مبنای نظریه تصویری و ناصحیح می‌خواند، و معتقد است سردرگمی ویتگنشتاین باعث وقوع این رویکرد ناصحیح شده است. هوتو قصد دارد روش فلسفه دوم را به فلسفه اول تسری دهد تا کل فلسفه او با یک غایت و یک رویکرد مورد تفسیر قرار گیرد. گرچه نتیجه‌ای که هوتو می‌گیرد بدیع است، اما به این امر می‌انجامد که در رساله، نکته قابل ملاحظه‌ای وجود ندارد که ارزش حفظ کردن داشته باشد.

واژگان کلیدی: صورت منطقی، صورت زندگی، توصیف، غایت، کارکرد.

* استادیار فلسفه و کلام، دانشگاه شهید مطهری، تهران، ایران.

مقدمه

ویتگنشتاین به عنوان یکی از بزرگ‌ترین و اثرگذارترین فلاسفه قرن بیستم، نه تنها فلسفه را به سوی پارادیم «زبان» سوق داد، بلکه اندیشه‌هایش خاستگاهی برای ظهور تفکراتی نو در فلسفه غرب شد، خصوصاً که او دو فلسفه اثرگذار از خود برجای گذاشت که هر یک از آن‌ها به تنهایی صاحب‌نظران بزرگی را تحت تأثیر قرار داده است. فیلسوفان غرب با استفاده از چشم‌اندازهایی که افکار ویتگنشتاین در اختیار جهان تفکر قرار داد، مباحث گسترده‌ای را مطرح ساخته‌اند. این تنوع اندیشه‌ها از آنجا نشأت می‌گیرد که تفکرات ویتگنشتاین بسیار تفسیرپذیرند و به همین دلیل، تفسیرها و قرائت‌های گوناگونی از آن‌ها ارائه شده است. برای مثال می‌توان از تفسیرهای پدیدارشناسانه، واقع‌گرایانه، ناواقع‌گرایانه، شک‌گرایانه، نسبیت‌گرایانه، درمان‌گرایانه، توصیف‌گرایانه، روشن‌سازی، ضد فلسفی، پیروی از قاعده و ... نام برد.

مسئله دیگری که در فلسفه اول و دوم ویتگنشتاین، مفسران او را به خود مشغول داشته، ربط و نسبتی است که میان فلسفه‌های دوگانه او وجود دارد. بحث است که آیا این دو فلسفه بر بستر و بنیان عمیق، یکپارچه و منسجمی گسترانیده شده‌اند و تعارضات و اختلافات آن‌ها ظاهری است؟ یا دو فلسفه از هم گسسته و کاملاً متمایزند که هیچ انسجام و اشتراکی نمی‌توان میان آن‌ها یافت؟ یا در برخی مسائل عمیق یا سطحی دارای اشتراکات محدودی هستند و در سایر مسائل با یکدیگر اختلاف دارند؟

آرای متفاوتی در چگونگی ارتباط میان این دو فلسفه اظهار شده است: هیچ‌یک از مفسران به این نظر تن نمی‌دهند که این دو فلسفه مشابهت تام دارند و یک فلسفه‌اند، یا این دو فلسفه کاملاً مستقل و مجزا از یکدیگرند و هیچ ربط و نسبتی میان آن‌ها برقرار نیست، چون به وضوح هر دو فلسفه، دست‌کم، در حوزه زبان با هم اشتراک دارند. اختلاف بر سر این است که این دو فلسفه تا چه حد با یکدیگر هم‌پوشانی دارند، و تا چه

از صورت منطقی تا صورت زندگی: بررسی انتقادی ... (عطیه زندیه) ۶۷

اندازه با یکدیگر توافق و تخالف دارند.

برخی از مفسران معتقدند افزون بر بحث زبان، در فلسفه دوم ویتگنشتاین مباحثی وجود دارد که در فلسفه اول نیست، اما می‌توان ردّ پایی از آن‌ها را در فلسفه اول هم یافت. درحالی‌که به نظر بعضی از مفسران دیگر، ارتباط بین دو فلسفه ویتگنشتاین بیش از این است. آنان بر این باورند که ویتگنشتاین از آغاز تا پایان یک تفکر فلسفی داشته اما در ارائه آن، در ابتدا، به دلایلی نتوانسته اندیشه خود را به وضوح اظهار کند و سپس موفق به انجام این کار شده و در نتیجه، مباحث فلسفی‌اش را به دو شیوه بیان کرده است.

دنیل هوتو از جمله مفسرانی است که رأی اخیر را برگزیده و تلاش کرده تا ربط و ارتباطی وثیق میان دو فلسفه ویتگنشتاین برقرار کند تا تفسیری منسجم و سازگار از فلسفه‌های او ارائه دهد. تفسیری که نشان دهد فلسفه اول و دوم ویتگنشتاین بر اساس دیدگاهی واحد، یکپارچه و تدریجی گسترش و وسعت پیدا کرده است. به باور هوتو، اگر چنین روند فکری‌ای برای ویتگنشتاین ترسیم شود، از طریق آن می‌توان به رفع اختلافات سطحی و عمیق در دو فلسفه ویتگنشتاین همت گماشت. هوتو بر برخی توازی‌هایی که بین فلسفه‌های اول و دوم ویتگنشتاین برقرار است، تأکید می‌کند؛ و اعتقاد دارد این توازی‌ها نشان‌دهنده آن است که این دو فلسفه بر بستری واحد گسترانیده شده‌اند؛ بنابراین، اینکه از هر فلسفه ویتگنشتاین تفسیر مستقلاً ارائه شود اشتباه و خطاست.

در این مقاله بیان می‌شود که به نظر هوتو، بستر واحد فلسفه ویتگنشتاین را می‌بایست در غایت او از فلسفه و رویکرد به ماهیت زبان جستجو کرد. دنیل هوتو تفسیر خود را در تقابل با دو تفسیر نظریه‌ای و درمانی از فلسفه ویتگنشتاین مطرح می‌کند و با مقایسه آرای خود با آن‌ها، هم تفسیر خود را توضیح و پرورش می‌دهد و هم نقدهای وارد به آن تفاسیر را بازگو می‌کند. از این جهت، ابتدا به بحث غایت فلسفه از نظر ویتگنشتاین در تفسیر نظریه‌ای، تفسیر درمانی، و نهایتاً تفسیر توصیفی که مورد نظر هوتو است، می‌پردازیم. در ادامه، روش فلسفی که ویتگنشتاین در ارائه فلسفه خود اتخاذ کرده، تحت

عنوان «عدم ثبات ماهیت زبان در فلسفه اول و دوم» مطرح می‌شود که در آن ماهیت زبان و به تبع آن معنای آن در فلسفه اول بر مبنای صورت منطقی، و ماهیت و معنای زبان در فلسفه دوم بر اساس صورت زندگی مورد بحث قرار می‌گیرد. پس از آن توضیح داده می‌شود که چگونه هوتو قصد دارد این عدم ثبات را به ثبات ماهیت زبان و معنای آن بازگرداند. در پایان نیز نتیجه‌گیری نهایی مقاله که همراه با نقد و بررسی آرای هوتو است، ارائه می‌گردد.

غایت فلسفه از نظر ویتگنشتاین: نظریه، درمان و توصیف

درباره اینکه نظر ویتگنشتاین در مورد غایت فلسفه چیست مفسران آرای متفاوتی ابراز داشته‌اند. اولین تفسیر، یکی از تفسیرهای مشهور از رساله منطقی — فلسفی^۱ است که به نام تفسیر نظریه‌ای شهرت دارد و در زمان حیات ویتگنشتاین و انتشار رساله صورت پذیرفته است. خود ویتگنشتاین تا زمانی که به ایرادات رساله پی نبرده بود تصور می‌کرد با نگارش و انتشار آن وظیفه خود را در فلسفه به انجام رسانده و دیگر وظیفه‌ای به عهده ندارد. در این زمان هنوز فلسفه دوم او وجود خارجی پیدا نکرده، و ویتگنشتاین مخالفتی با تفسیر نظریه‌ای اظهار نکرده بود. این امر نشان از موافقت او با این تفسیر دارد. افرادی همچون راسل^۲، گلدشتاین^۳ و پیرز^۴ حامیان تفسیر نظریه‌ای از فلسفه اول ویتگنشتاین هستند. این تفسیر، رساله را در جایگاه فلسفه‌های سنتی و مابعدالطبیعی قرار می‌دهد که درباره جهان و واقع‌گرایی مربوط به آن بحث می‌کنند. اغلب مفسرانی که این تفسیر از فلسفه اول مورد تأییدشان است، فلسفه دوم او را به شیوه‌های متفاوت دیگر تفسیر کرده‌اند.

تفسیر بعدی از مفسرانی است که به تفسیر درمانی^۵ از آرای ویتگنشتاین معتقدند. آنان بر این باورند که در فلسفه دوم ویتگنشتاین، مباحثی وجود دارد که در فلسفه اول نیست. اما می‌توان بارقه‌هایی از آن‌ها را در فلسفه اول هم یافت. به این ترتیب، نشان

از صورت منطقی تا صورت زندگی: بررسی انتقادی ... (عطیه زندیه) ۶۹

داده می‌شود که ویتگنشتاین پیش از فلسفه دوم و در زمان ارائه فلسفه اول، افکار دیگری نیز در سر داشته است. مفسران درمانی تأکید می‌کنند ویتگنشتاین واژه «مداوا» یا «درمان» را صراحتاً در فقرة ۲۵۵ پژوهش‌های فلسفی مورد استفاده قرار می‌دهد. آنجا که می‌گوید: «پرداخت فیلسوف به یک مسئله همانند مداوای یک بیماری است».

به این ترتیب، فیلسوف، یک درمانگر یا روانکاو است و گویی قصد دارد یک بیمار را درمان کند. درمانگر در پی یافتن عواملی است که برای بیمار مشکل به وجود آورده و او را دچار سردرگمی کرده است. وی از طریق شناسایی علت این مسئله درصدد انحلال آن برمی‌آید؛ بدون اینکه پاسخی برای آن فراهم کرده باشد. آنان به این گفته ویتگنشتاین توجه دارند که در پرسش‌های فلسفی که از بدفهمی منطق زبان برمی‌خیزد. آشکار کردن خاستگاه سردرگمی، اساساً مسئله را از بین می‌برد و منحل می‌کند. و این به منزله نشان دادن راه خروج از بطری مگس‌گیر به مگس است.

این مفسران، نقش درمان‌گری را به رساله هم نسبت می‌دهند و ریشه آن را در فقرة ۶/۵۲۱ رساله می‌دانند که بنا بر آن: «حل مسئله زندگی در ناپدید شدن این مسئله ملاحظه می‌شود». هم‌چنین به فقرة ۶/۵۴ رساله استناد می‌کنند که: «پس از بالا رفتن از نردبان، باید نردبان را به دور افکند». آنان به پیش‌گفتار رساله هم اشاره دارند که ویتگنشتاین در آن غلیت کتاب خود را این‌گونه معرفی می‌کند: «این کتاب یک کتاب درسی نیست. هدف آن هنگامی برآورده خواهد شد که برای کسی که آن را با تفاهم می‌خواند، آرامش‌بخش باشد» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ۷). بدین ترتیب، مفسران درمانی معتقدند ویتگنشتاین در سراسر فلسفه خود به روش درمانی -چه صراحتاً و چه تلویحاً- توجه داشته است. جیمز کوننت و کورا دیاموند^۶، پل هرویچ^۷ کریستوفر گفورت^۸ از حامیان تفسیر درمانی از فلسفه ویتگنشتاین هستند.

دنیل هوتو، در تقابل با تفسیر این دو دسته از مفسران، غایت ویتگنشتاین از فلسفه را، نه نظریه می‌داند و نه درمان، بلکه غایت آن را روشن‌سازی^۹ و توصیف^{۱۰} می‌داند. به نظر هوتو، توصیف، شکل بلوغ‌یافته روشن‌سازی است. به این ترتیب، ملاحظات رساله نه

بیان امر واقع یا حقیقت مابعدالطبیعی را می‌کند آن‌طور که مفسران نظریه‌ای می‌گویند و نه بی‌معنایند آن‌طور که مفسران درمانی ادعا می‌کنند. به اعتقاد هوتو، در تصویری که ویتگنشتاین در رساله از جهان می‌دهد از زبان استفاده می‌کند تا مسائل را روشن و واضح سازد، نه اینکه تبیین نظری درباره ارتباط زبان و جهان ارائه کند. ویتگنشتاین به ما می‌فهماند چه چیز باید برای ما روشن باشد تا با نظریه‌پردازی فلسفی به گمراهی نیفتیم. توصیف و روشن‌سازی اطلاع جدیدی به ما نمی‌دهد، بلکه توجه ما را به چیزی جلب می‌کند که در برابر دیدگان ما قرار دارد.

به زعم هوتو، ویتگنشتاین از ابتدا همت خود را بر این گمارده بوده است که نشان دهد فلسفه باید به‌گونه‌ای باشد که به روشن‌سازی و وضوح آرای فلسفی بپردازد. هوتو با آوردن بعضی از فقرات از پژوهش‌های فلسفی قصد دارد نشان دهد تحقیقات ویتگنشتاین در دو دوره فکری‌اش بر اساس روشن‌سازی و توصیف بوده است. برای مثال، ویتگنشتاین می‌گوید: «ذات تحقیق ما چنان است که در صدد نیستیم که چیز تازه‌ای بدانیم، بلکه می‌خواهیم چیزی را که پیشاپیش کاملاً در معرض دید است بفهمیم، چون آنچه به نظر می‌رسد به یک مفهوم نمی‌فهمیم، همین است». هم‌چنین می‌گوید: «وارسی ما یک وارسی دستور زبانی است. چنین وارسی‌ای با روشن کردن بدفهمی‌ها بر مسئله ما روشنایی می‌افکند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ۹۴، فقره ۹۰).

او برای نشان دادن غایت فلسفه نزد ویتگنشتاین به فقره ۱۰۹ پژوهش‌های فلسفی استناد می‌کند: «هیچ فرضیه‌ای نباید در ملاحظات ما باشد. باید تبیین را به کلی کنار بگذاریم، و توصیف صرف جای آن را بگیرد». توصیفی که روشنایی، یعنی مقصود خود را از مسائل فلسفی می‌گیرد. از نظر ویتگنشتاین، توصیف که صورت کامل شده روشن‌سازی است، درجایی کارایی دارد که ما در اعمال عادی خود گرفتار اغتشاشاتی می‌شویم که باید آن‌ها را رفع کنیم. هدف از توصیف این است که به ما یادآوری کند در زندگی معمولی چگونه با چیزی برخورد کنیم که آشفتگی و پراکندگی نداشته باشد. به این

از صورت منطقی تا صورت زندگی: بررسی انتقادی ... (عطیه زندیه) ۷۱

ترتیب، توصیف یعنی از نو یادگرفتن^{۱۱}. ویتگنشتاین از ما می‌خواهد به خانه مفاهیم خود بازگردیم، چون: «فقط در حالت‌های به‌هنجار است که کارکرد واژه به‌روشنی آشکار می‌شود» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ۱۱۶، فقرة ۱۴۲). ما مفاهیم را به‌گونه‌ای بی‌شک و تردید یاد می‌گیریم. مثلاً ما به بچه یاد می‌دهیم و بچه یاد می‌گیرد که این دست اوست. دیگر، شاید و احتمال در کار نمی‌آوریم، طوری نمی‌گوییم که تردید کند درست یاد گرفته یا نه. او حتی به این توجه ندارد که «می‌داند» این دست است» (Wittgenstein, 1974: 374).

برخی از مفسران ویتگنشتاین همچون دنت و کریپکی درصدد برآمدند تا نشان دهند از نظر ویتگنشتاین تبیین مسائل از طریق نظری ممکن نیست. این دیدگاه در مقابل فلسفه سنتی قرار می‌گیرد که در آن به تبیین مفهومی می‌پردازند و برای هر مفهومی به تعریف واحد و ثابتی اعتقاد دارند. فلاسفه در مقابل این دیدگاه ویتگنشتاین آرای متضادی مطرح کردند. بعضی مانند پلیزنت او را برای داشتن دیدگاه‌های ضد مابعدالطبیعی یعنی توصیفی‌اش می‌ستایند (Pleasant, 2000: 292) و برخی همچون دامت نمی‌پذیرند: «فلسفه، به مفهوم واقعی کلمه، هرگز نباید انتقاد کند، بلکه فقط باید توصیف کند» (Dummett, 1993: xi).

کوشش هوتو این است که نشان دهد که غایت ویتگنشتاین همواره توصیف و روشن‌سازی برخی مسائل عمیق فلسفی بوده و آن را بر اساس کسالت و رخوت انتخاب نکرده است. از نظر هوتو، انتظار زیادی است که فکر کنیم ویتگنشتاین توانسته مسائل عمیقاً فلسفی را حل کند: «همان‌طور که خودش در مقدمه رساله اذعان کرده است، او به ما تنها راه درست را نشان داده تا به برخی علایق فلسفی مجاز نزدیک شویم» (Hutto, 2003: 191-221).

عدم ثبات «ماهیت زبان» در فلسفه اول و دوم

هوتو در تفسیر خود تلاش می‌کند تا تحول فکری ویتگنشتاین را در روشی که در فلسفه‌های خود اتخاذ کرده با توجه به ماهیت زبان و معنای آن در بستری یکپارچه و

منسجم مشخص سازد و نشان دهد که چگونه تفکر او در سایه آن پرورش و بلوغ یافته است. او در انجام این کار از دو مفهوم بنیانی در دو فلسفه ویتگنشتاین بهره می‌برد: «صورت منطقی» که مربوط به فلسفه اول است و «صورت زندگی»^{۱۲} که مربوط به فلسفه دوم است.

ماهیت زبان و معنای آن بر اساس «صورت منطقی»

بنا بر تفسیر نظریه‌ای، میراثی که ویتگنشتاین در رساله از خود بر جای گذارده، در مورد ماهیت زبان و نحوه ارتباط آن با جهان است که در «نظریه تصویری» بیان شده است. او در این نظریه به تناظر یک به یک لایه‌های جهان و زبان با یکدیگر می‌پردازد.^{۱۳}

آنچه باعث می‌شود جهان و زبان، بیان‌کننده یک امر در دو ساحت مختلف باشند و مطابقت میان آن‌ها برقرار باشد «صورت منطقی» است. منطق هم ساختار زبان، و هم ساختار جهان را آشکار می‌کند. ویتگنشتاین صورت منطقی را ذاتی طبیعت و سرشت اشیاء می‌داند. به عقیده او، صورت منطقی، ذات جهان است، محدوده امکانات ترکیبی اشیاست که آشکار می‌شود و خود را نشان می‌دهد. اگر بخواهیم تشبیه‌وار معنای «نشان دادن» را در مورد صورت منطقی بیان کنیم، می‌توانیم برای آن نقشی همچون «مخلوط کردن» شیر، آرد، شکر و... در پختن کیک قائل شویم. چیزی به نام مخلوط کردن به مواد اضافه نمی‌شود تا از آن کیک پخته شود. منطق، که ذاتی جهان و فکر است نیز، همین نقش را دارد و چیزی نیست که به‌طور مستقل وجود داشته باشد. بنابراین، صورت منطقی، امری «بیرونی» نیست که به چیزی ضم یا اضافه شود، بلکه امری «درونی» است که در تصاویر مشترک است. صورت منطقی، صورت واقعیت است که آشکار می‌کند چگونه امور واقع و گزاره‌ها می‌توانند به صورت‌های ممکن درآیند، و چیزی است که در ساختار گزاره‌ها و امور واقع ماندگار است. ویتگنشتاین معتقد است: «گزاره‌ها صورت منطقی واقعیت را نشان می‌دهند» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ۲/۱۸).

از صورت منطقی تا صورت زندگی: بررسی انتقادی ... (عطیه زندیه) ۷۳

ویتگنشتاین «نظریه تصویری» را در پرتو نظریه جامع‌تر «معنا» عرضه می‌دارد که بر اساس آن، گزاره‌های علم طبیعی بامعنا و سایر گزاره‌ها بی‌معنا هستند^{۱۴}. به این ترتیب، حوزه زبان بامعنا، به گزاره‌های علم طبیعی محدود می‌شود، و تنها یک‌زبان آرمانی بامعنا وجود دارد که وظیفه منحصر به فرد آن تصویر واقع است. او با تحلیل صوری این زبان بازنمایی‌کننده، به‌طور انتزاعی سروکار دارد.

بیان شد که هوتو تفسیر خود از رساله را بر این فرض اساسی و قطعی استوار کرده که ویتگنشتاین از ابتدا غایتش در فلسفه توصیف بوده است، اما چرا در شمای کلی که از رساله ارائه شد، چنین غایتی ظهور و بروز ندارد؟ هوتو اعتقاد دارد که معضل و مشکلی، مانع به تحقق رسیدن این هدف ویتگنشتاین شده است. از این‌رو، او وظیفه خود می‌داند که این معضل را شناسایی کند و توضیح دهد چرا ویتگنشتاین گرفتار آن شده است. همچنین بیان کند که چگونه ویتگنشتاین توانست از آن خلاصی پیدا کند و اینکه چرا در رساله چنین صبغه‌ای به‌وضوح دیده نمی‌شود؛ تا بتواند نشان دهد که غایت ویتگنشتاین در سراسر دوره فکری‌اش در مورد فلسفه، دچار تحول نشده است.

به نظر هوتو معضلی در رساله وجود دارد که بنابر آن ویتگنشتاین نتوانسته به غایت خود یعنی «توصیف» دست یابد. این است که در رساله به خوبی در مورد ماهیت زبان و معنای آن بحث نشده است و این باعث شده که ویتگنشتاین نتواند غرض خود را برکرسی بنشاند. به باور هوتو، ویتگنشتاین قصد چنین کاری را داشته، ولی در انجام آن دچار خطا و اشتباه شده است. خطای او این بوده که طبیعت و ماهیت زبان را به نحو محدود در نظر گرفته و این محدودیت به او اجازه نداده است تا بتواند به درستی به روشن‌سازی در فلسفه اقدام کند. این نارسایی مهم درباره ماهیت زبان باعث شده که روشن‌سازی‌های او، در قالبی نامتناسب و بدشکل در رساله ارائه شود و ویتگنشتاین از هدف خود فاصله گیرد.

به بیان هوتو، تعهد ویتگنشتاین به اینکه زبان دارای محدوده خاص و مشخصی است نه‌تنها فی‌نفسه اشتباه بوده، بلکه برای او غیرممکن کرده است که بتواند تبیین درستی از

آنچه را در نظر دارد، بیان نماید. ویتگنشتاین به صورت بی‌مورد فرض‌های دیگری را اصلی و اصیل تلقی کرده و به‌طور مفصل به آن‌ها پرداخته است. فرض‌هایی از قبیل اینکه: گزاره‌ها امور واقع را نشان می‌دهند، امور واقع معنا دارند و سایر گزاره‌ها بی‌معنایند و زبان محسوس بامعنا، کارکردی صوری و واحد دارد. این افکار آن‌چنان ذهن ویتگنشتاین را به خود مشغول داشت که به راحتی می‌توان مشاهده کرد که چگونه بر اکثر ملاحظات رساله (من جمله درباره طبیعت منطق و زبان) رسوخ کرد و بر آن‌ها تأثیر (آن هم تأثیر منفی) گذارد، تا آن‌جا که غایت ویتگنشتاین، یعنی روشن‌سازی و توصیف را تحت تأثیر خود قرار داد و نقش آن را کم‌رنگ کرد. نهایتاً، هوتو در تحلیل فلسفه اول ویتگنشتاین اظهار می‌دارد که بدون شناسایی این اشتباه اولیه و نتایج آن، ممکن نیست توسعه تفکر ویتگنشتاین فهمیده شود (Hutto, 2003: 100-103).

به اعتقاد او، ویتگنشتاین خودش، در فقره ۶/۵۳ رساله تشخیص داده بود که تلاشش برای ارائه روشن‌سازی در شکل رساله‌ای آن نادرست است، چون می‌گوید: «روش صحیح فلسفه شاید این می‌بود: هیچ‌چیز را نیاستی گفت مگر آنچه را که می‌تواند گفته شود». وی معتقد است دیدگاه ویتگنشتاین در رساله، دیدگاهی غیرمفید در مورد کارکرد زبان است که معنای آن را محدود کرده است. منظور ویتگنشتاین از طرح گزاره‌های زبانی روشن‌سازی بود، اما توجه به نظریه معنا، باعث شد از منظور خود عدول کند و منحرف شود. به این ترتیب، این امر باعث ایجاد بحران و معضلی در کل رساله شد که او را از مسیر اصلی منحرف ساخت.

البته از نظر هوتو این مشکل قابل‌رفع نیست و نباید برای رفع این نارسایی به دنبال راهی بود تا معضلی را که رساله به دام آن افتاده است حل و رفع کرد؛ بلکه فقط می‌بایست آن را درک کرد و بر اساس آن تفسیری دیگر از غایت فلسفه در نظر ویتگنشتاین ارائه داد. این باعث شد که هوتو معتقد شود، فقط باید فهمید که رساله این معضل را دارد، وگرنه نه‌تنها کسی از پس حل آن برنمی‌آید که خود ویتگنشتاین هم از

از صورت منطقی تا صورت زندگی: بررسی انتقادی ... (عطیه زندیه) ۷۵

عهده حل آن برنیامد. مسلماً روشن‌سازی وقتی حاصل می‌شود که موانع عقلانی که مانع درست دیدن امور می‌شوند، برطرف شوند و این موانع در فلسفه دوم ویتگنشتاین رفع گردید.

هوتو بر اساس این تلقی خود درصدد برمی‌آید که نشان دهد تفسیر نظریه‌ای که از فلسفه ویتگنشتاین شده، نادرست است. او می‌گوید ما باید به دقت بین این ادعا که فرض‌های واقعی درباره ماهیت زبان در رساله وجود دارد یا این ادعا که منظور از آن‌ها بیان نظریه است، تمایز برقرار کنیم. نظریه‌ای لحاظ کردن رساله، سوء فهم در مورد طبیعت تغییر نگرشی را که در تفکر او اتفاق می‌افتد، افزایش می‌دهد. ویتگنشتاین در دو فلسفه خود تنها یک نظریه را با نظریه دیگر عوض نمی‌کند، بلکه او سعی می‌کند در هر دو دوره به روشن‌سازی و توصیف بپردازد.

در تفسیری که هوتو ارائه می‌کند این ملاحظه که کار اولیه ویتگنشتاین فرض‌های اشتباه داشته، پابرجاست؛ اما این نتیجه را نیز دارد که ویتگنشتاین همواره در انتخاب هدف و غایت خود موفق بوده است. دلیل اینکه او نتوانسته به غایت خود در مورد فلسفه برسد این است که رویکردی نادرست را برای بیان آن برگزیده بوده است. البته برای توضیح این مطلب بایست دیدگاه‌های او را در مورد کارکرد زبان و بلوغ یافتن آن، به گونه‌ای تبیین کرد که از طریق آن بتوان به فلسفه او نزدیک شد.

ماهیت زبان و معنای آن بر اساس «صورت زندگی»

ویتگنشتاین در اواخر دهه ۱۹۲۰ با انتقادات افرادی چون فرانک رمزی و پیرو سرافا که به نظریه تصویری او داشتند، و عوامل دیگری که باعث ناخرسندی او از فلسفه‌اش شده بود درصدد برآمد طرحی نو دراندازد. طرحی که در آن زبان صوری و نظریه‌پردازی که همچون خانه‌ای سست‌بنیان، در فلسفه اول ساخته شده بود، ویران، و به جای آن بنایی مقاوم و مستحکم ساخته شود تا بدین ترتیب ناهمواری‌های فلسفه هموار گردد.

مفسران، فلسفه دوم ویتگنشتاین را به انحای متنوعی تفسیر کرده‌اند. بنابر تفسیری

که صبغه پراگماتیستی دارد در فلسفه دوم، نگرش ویتگنشتاین به «معنا» متحول شد. او معتقد شد معنای یک واژه از طریق کارکردهای ممکن آن به دست می‌آید. همین باعث شد با نگاه دیگری زبان را مورد مذاقه قرار دهد و بیش‌تر به عنوان یک فعالیت بشری و همگانی به آن توجه کند، تا یک امر صرفاً صوری. او با قصد اینکه بیش‌تر از آن که فکر کند، بایست نگاه کند، به زبان به عنوان پدیده‌ای مکانی و زمانی توجه کرد و معتقد شد معنای زبان را نه جهان، بلکه کارکردهایی تعیین می‌کنند که برای آن وضع شده‌اند. زبان از جهان مستقل شد و معناداری و بی‌معنایی آن به فهم کسانی پیوند خورد که آن را به کار می‌گرفتند. از نظر او، اگر افرادی در گفت‌وگویی با یک‌دیگر، مقصود هم را درک کنند، از زبان به‌طور بامعنا استفاده شده است. و اگر نکنند زبان به نحو بی‌معنا به کار برده شده است. این تحول در نظر ویتگنشتاین، تغییرات دیگری را نیز در پی داشت؛ از جمله اینکه انواع بی‌شماری جمله و کارکرد زبانی وجود دارد. حتی این کثرت کارکرد هم امر ثابتی نیست و همواره یکسان باقی نمی‌ماند. کارکردهایی به وجود می‌آید، درحالی‌که کارکردهای دیگری منسوخ می‌شود، از میان می‌رود و به دست فراموشی سپرده می‌شود. این جریانی است که به‌طور پیوسته ادامه دارد. معنا از حالت ثابت و یگانه‌ای که داشت به حالتی سیال و متکثر تغییر جهت داد. به همین دلیل ویتگنشتاین در فلسفه دوم تعریف دقیقی از معنا نمی‌دهد و معنای واژه را به طرز کارکرد افراد بازمی‌گرداند.

او برای این کار از تشبیه زبان به ابزار و بازی کمک گرفت و به این ترتیب، از اصطلاح بازی زبانی که از مؤلفه‌های اصلی فلسفه دوم اوست، به منظور تأکید بر این واقعیت بهره جست که بیان کردن از طریق زبان، بخشی از یک فعالیت یا بخشی از صورت زندگی است (Wittgenstein, 1989: 23). بازی زبانی مرکب از دو بخش است: زبان، و اعمالی که در آن تنیده شده است. در نگاه ویتگنشتاین صورت زندگی که یکی دیگر از مؤلفه‌هایی است که فلسفه دوم بر آن استوار است؛ بدین معناست که برای فهم معنای زبان علاوه بر کارکردهای بسیار گوناگون واژه‌ها بلید زمینه و متنی^{۱۵} وجود

از صورت منطقی تا صورت زندگی: بررسی انتقادی ... (عطیه زندیه) ۷۷

داشته باشد تا به معنای آن بیان در آن زمینه یا متن پی برده شود. تا زمانی که نسبت به این زمینه آگاهی وجود نداشته باشد، نمی‌توان از فهم معنای سخن مطمئن بود. از این طریق است که صورت زندگی در ارائه گزاره‌های بامعنا نقش اساسی ایفا می‌کند.

دنیل هوتو همین تفسیر از فلسفه دوم ویتگنشتاین را می‌پذیرد و بر اهمیت نقش «کارکرد»، «معناداری» و «بی‌معنایی» که معتقد است در سراسر دوران فکری ویتگنشتاین تمام توجه او را به خود جلب کرده بوده، تأکید می‌کند. وی مدعی است همین مؤلفه‌های موجود در فلسفه دوم است که از ابتدا در نظر ویتگنشتاین بوده ولی در فلسفه اول نتوانسته به درستی به آن‌ها صورت‌بخشی کند.

هوتو در مخالفت با قرائت درمانی که تفسیر دیگری از فلسفه دوم و به تبع آن، فلسفه اول ویتگنشتاین ارائه می‌کند، اظهار می‌دارد گرچه «روش» فلسفه می‌تواند درمانی باشد، اما «غایت» آن درمان نیست. روش و غایت دو مبنای متفاوتند که با هم تداخل و رقابت ندارند؛ بنابراین ثمره‌ای ندارد که برحسب تقابل بین روشن‌سازی و درمان، استدلال کنیم کدام‌یک غایت واقعی ویتگنشتاین است یا بحث کنیم که کدام‌یک از آن‌ها از نظر او تقدم دارند. ویتگنشتاین در روشن‌سازی مسائل اساسی، اهل سکوت نیست. وظیفه فلسفه آزمایش نظریه‌ها و تعیین حقیقت آن‌ها نیست، بلکه ما باید بر نیازهای واقعی مان تمرکز کنیم؛ اگر ما از تصاویر گمراه‌کننده آزاد شویم می‌توانیم بفهمیم که در موارد زیادی امکاناتی وجود دارد که باید در مورد آن‌ها تصمیم بگیریم.

به باور هوتو، در قرائت درمانی به استمرار بیش از حد میان فلسفه اول و دوم ویتگنشتاین قائلند و آنچه را در فلسفه دوم یافتند به فلسفه اول سرایت داده‌اند. این در حالی است که نباید بین فلسفه‌های دوگانه ویتگنشتاین ارتباط و اتصال بیش از حد، یا غلط برقرار کرد. قرائت‌های درمانی از فقره ۶/۵۴ و استعاره نردبان استفاده زیادی کرده‌اند؛ اما نباید از خاطر برد که گرچه ویتگنشتاین به ما گفته است که نردبان را دور بیندازیم، اما پیش از این به خواننده گفته است که او، ابتدا باید از آن بالا برود و جهان را به درستی ببیند، بعد نردبان را کنار بیندازد. هوتو می‌گوید به جای اینکه این فقره را به عنوان یک

راهنمای مستقیم بخوانیم، بهتر است به آن به عنوان تلاشی ناموفق برای تصدیق تنش اصلی در رساله توجه کنیم: «این فقره بیان تعارضی است بین آنچه او امید داشت به آن برسد و راهی که در آن زمان در پیش گرفت». هوتو به این دلایل معتقد است که یک قرائت برتر، اجازه می‌دهد تنش و تعارض رساله از میان برود و دیدگاه ویتگنشتاین به درستی تبیین شود. چراکه ما نباید از این گفته بهراسیم که ویتگنشتاین هم، دیدگاه مستحکم و پیش‌رونده‌ای درباره‌ی این داشت که چگونه باید به مشکلات فلسفی نزدیک شد و هم این که در رساله نتوانست به طریقی رضایت‌بخش به آن نزدیک شود (Hutto, 2003: 90-98).

ثبات «ماهیت زبان» در فلسفه اول و دوم از نگاه هوتو

ذیل هوتو برای نشان دادن نظر خود مبنی بر اینکه تفکر ویتگنشتاین بر بستری منسجم و یکپارچه جریان دارد، رساله را بر مبنای مؤلفه‌های پژوهش‌های فلسفی تفسیر می‌کند. تفسیری که هوتو برای قرائت رساله پیشنهاد می‌کند این است که ماهیت زبان و فهم او از معناداری و بی‌معنایی در سراسر فلسفه ویتگنشتاین، ثابت است. ثبات ماهیت زبان، مدیون این دیدگاه ویتگنشتاین است که همواره به جنبه کارکردی زبان در هر دو فلسفه توجه دارد. از نظر او، ویتگنشتاین در فلسفه اول هم، به‌طور محدود، متوجه جنبه کارکردی زبان بود (Hutto, 2003: 3)، گرچه فعالیت معنا سازی را همراه با محورهای ارجاعی آن در نظر می‌گرفت و بر این باور بود که جهان در زبان به تصویر کشیده می‌شود. هوتو مخالف آن است که نظریه تصویری در رساله، ملاک معناداری دانسته شود. به گمان او، معناداری در رساله مانند معناداری در پژوهش‌های فلسفی باید از طریق کارکرد توجیه شود. با این تفاوت که در دوره اول، زبان تنها یک کارکرد ارجاعی دارد، اما دوره دوم، کارکردهای آن متعدد و گوناگون می‌شود؛ بنابراین در دیدگاه ویتگنشتاین تغییر اساسی رخ نداده و دو نظریه کاملاً مختلف، زبانی ارائه نکرده است، بلکه دیدگاه خود را از کارکرد یگانه زبان، به نفع کارکردهای کثیر و متنوع آن تغییر داده است

از صورت منطقی تا صورت زندگی: بررسی انتقادی ... (عطیه زندیه) ۷۹

(Wittgenstein, 1989: 304). در فلسفه دوم، مفاهیم بر اساس کارکردهای آنها تعریف می‌شوند و چون کارکردها متفاوتند و به اعمال ما گره خورده‌اند، خصلت نهایی و ثابتی ندارند. از این جهت ویتگنشتاین می‌گوید: «در فلسفه ما نتیجه نمی‌گیریم.» اما باید چنین باشد! "یک گزاره فلسفی نیست. فلسفه فقط آنچه را همه کس قبول دارد اظهار می‌کند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ۲۸۰، فقره ۵۹۹).

او برای تأیید نظر خود به گفته‌ای از ماونس در مورد فلسفه اول ویتگنشتاین استناد می‌کند که برای فهم صورت منطقی یک بیان، باید به قواعد کارکرد آن نگاه کنیم ... اگر علامت مطابق با قاعده‌ای به کار رود که صورت منطقی را منعکس می‌کند، معنا دارد (Mounce, 1981: 29-30. به نقل از: Hutoo, 2003: 67-68). قواعد منطقی نحوی، ذلتاً صورت منطقی جهان را منعکس می‌کنند و به ما اجازه می‌دهند که معنای آنها را در موقعیت‌های خاص درک کنیم.

هوتو معتقد است فهم ویتگنشتاین از بی‌معنایی هم به‌طور پیوسته در سراسر کار فلسفی‌اش ادامه پیدا می‌کند. در فلسفه اول، اخلاق، بی‌معنا اما مهم است و شأن‌الایی دارد. البته در این فلسفه هنوز او نمی‌تواند به‌طور محصل مشخص کند امور بی‌معنا در چه جهات مهمی با یک‌دیگر تفاوت دارند. از نظر ویتگنشتاین، اخلاق در استعلایی بودن و نداشتن گزاره‌های واقعی شبیه منطقی است. اما این در نقش‌های متفاوتی که آنها در زندگی ما ایفا می‌کنند وضوح کافی ندارد. به دیده ویتگنشتاین، با اینکه اخلاق چیزی نمی‌گوید اما سکوتی باردار و آستن دارد؛ درحالی‌که سکوت منطقی چنین نیست.

او در زمان نگارش رساله نتوانست آنچه را که در فهم ایجابی‌تر ملاحظات اخلاقی و منطقی در مورد معنا و بی‌معنایی پنهان است، واضح کند. وقتی کارکردهای زبان را گسترش داد این امکان برای او ایجاد شد. هنگامی که ماهیت زبان تغییر کرد وضعیت بی‌معنایی هم دگرگون شد. در فلسفه اول ماهیت زبان و محدوده معنا ملازم صورت منطقی بود و همه گزاره‌ها صورت منطقی داشتند، اما در فلسفه دوم، ماهیت زبان و محدوده معنا ملازم صورت زندگی شد و تصور کردن یک زبان، تصور کردن صورتی از

زندگی در نظر گرفته شد (Wittgenstein, 1989: 19). حرکت از صورت منطقی به صورت زندگی، نتیجه طبیعی تغییر نظر ویتگنشتاین در مورد ماهیت زبان و معنای آن بود.

در ادامه همین تغییر، در فلسفه دوم به جای منطق، گرامر قوت گرفت. گرامر و دستور زبان در فلسفه دوم، کارکرد ماهیت یا جوهر زبان را به همان طریق مشخص می‌کند که امکانات ترکیبی اشیاء، جوهر یا ماهیت جهان را مشخص می‌کردند. بدین ترتیب، موضع ویتگنشتاین در مورد «صورت منطقی» در فلسفه اول به «صورت زندگی» در فلسفه دوم تغییر کرد و همین تغییر که بر مبنای نگرش او به کارکرد زبان مطرح می‌شود، راه‌حلی شد برای تعارضی که در رساله وجود داشت (Hutto, 2003: 87-127).

نتیجه‌گیری

مفسران ویتگنشتاین، یا دقیقاً بر اساس متن آثار او، و یا بر مبنای انتخاب گزینشی برخی از مؤلفه‌های آثار او که با نگرش فلسفی آنان مناسبت و سنخیت دارد به تفسیر فلسفه او اقدام کرده‌اند. اگر بخواهیم، روشی را که هوتو برای تفسیر خود برگزیده است مورد بررسی قرار دهیم، درمی‌یابیم که او طریق دوم را انتخاب کرده و بر مبنای نگرش فلسفی خود، دست به تفسیر فلسفه ویتگنشتاین زده است. تفسیر او به این صورت است که هوتو، کل فلسفه ویتگنشتاین را به عنوان موضوع تفکر در مقابل خود نهاده و همان‌طور که ویتگنشتاین خواسته "بیش از اینکه فکر کنیم، نگاه کنیم" به آن «نگاه کرده» و وجوه مختلف آن را در نظر گرفته تا بتواند طرحی از چیستی آن ترسیم نماید. آنچه در این فلسفه توجه هوتو را به خود جلب کرده، نزدیک شدن هرچه بیش‌تر به توصیف و دور شدن هرچه بیش‌تر از تبیین است. او توصیف را به عنوان کامل‌ترین و ممتازترین مؤلفه فلسفه او برگزیده و کوشش کرده کل فلسفه ویتگنشتاین را بر مبنای

از صورت منطقی تا صورت زندگی: بررسی انتقادی ... (عطیه زندیه) ۸۱

آن بازخوانی و بازنویسی کند و از نو برسازد. از این رو، تمام همت هوتو در تفسیر فلسفه ویتگنشتاین، مصروف این امر شده که بستری یکپارچه با عنوان توصیف را برای فلسفه او تدارک ببیند و با کشف خطایی که ویتگنشتاین مرتکب شده بود، رویکرد ویتگنشتاین نسبت به ماهیت زبان را در دو فلسفه‌اش - گرچه در ظاهر دو رویکرد متفاوت است - به رویکردی یگانه و واحد بازگرداند. بدین ترتیب، خود هوتو در تفسیر ویتگنشتاین، دیدگاهی توصیفی را برای پررنگ کردن نگرش توصیفی ویتگنشتاین، برگزیده است. توصیف، هسته مشترک همه انواع پدیدارشناسی است. تفسیر پدیدارشناسانه از فلسفه‌ای که صیغه پدیدارشناسانه آن در دوره دومش آشکار شده، نتیجه جدید و بدیعی است که اهمیت تفسیر هوتو از ویتگنشتاین را نشان می‌دهد. تفسیری که بر مبنای ربط و ارتباط میان دو فلسفه ویتگنشتاین صورت گرفته و افق جدیدی را به روی آن گشوده است، افقی که در آن تبیین و تطابق جایگاهی ندارد؛ چون در تفسیر نظریه‌ای تطابق میان جهان و زبان برقرار است، اما در دیدگاه توصیفی، پدیدار، و توصیف آن است که اهمیت دارد و مطابقت زبان و جهان در آن لحاظ نمی‌شود. در پدیدارشناسی ما با شیء مجزا از خودمان روبرو نیستیم، بلکه در نسبت با آن قرار می‌گیریم و این نسبت است که اهمیت دارد. ما به گونه‌ای خاص به آنچه در معرض دید ما قرار گرفته، نگاه می‌کنیم و می‌خواهیم آن را بفهمیم. به همین دلیل است که عکس‌العمل هوتو در مقابل تفسیر نظریه‌ای از رساله بسیار شدید است و به هیچ‌وجه پذیرای آن نیست و قویاً آن را رد می‌کند، درحالی که رساله مملو از گزاره‌هایی است که تفسیر نظریه‌ای از آن‌ها، اولین تفسیری است که به ذهن مفسران می‌رسد. در نتیجه، تفسیر هوتو، ثمره نگرش فلسفی‌ای است که او در مورد فلسفه ویتگنشتاین برگزیده است، نه وفاداری او به متن آثار ویتگنشتاین (خصوصاً متن رساله).

تاکنون نوع نگرش فلسفی هوتو را در تفسیر ویتگنشتاین مورد بحث قرار دادیم و نشان دادیم که او فلسفه اول را بر اساس فلسفه دوم تفسیر کرده است. لذا طبیعی است که هوتو برای اثبات نظر خود مستنداتی در فلسفه اول ارائه کند که مؤید دیدگاه او باشد. با توجه به این مطلب، ملاحظاتی وجود دارد که به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

هوتو در برخورد با ماهیت زبان و معنای آن در فلسفه اول، موانع و محدودیت‌های آن را در رساله شناسایی می‌کند. وی نمی‌پذیرد که ملاک معناداری در فلسفه اول نظریه تصویری باشد، بلکه آن را با استناد به گفته‌ای از ماونس به «کارکرد» بازمی‌گرداند. استناد به گفته‌ای از ماونس برای این ادعا که نظر ویتگنشتاین در فلسفه اول هم بر اساس کارکرد شکل گرفته، کفایت نمی‌کند. هوتو به‌طور غیرمستقیم و با واسطه ماونس به چنین رأیی اعتقاد پیدا کرده است، نه به‌طور مستقیم و بی‌واسطه. او برای نشان دادن عقیده‌اش به هیچ فقره‌ای از رساله استناد نکرده است. این نشان دهنده آن است که هوتو نتوانسته از ملاحظات ویتگنشتاین به این نتیجه برسد که در رساله، معنا، حالت ارجاعی و بازنمایی ندارد، بلکه دال بر کارکرد است. از همین جاست که او تحلیل زبانی را به معنای روشن‌سازی و پس‌از آن توصیف می‌گیرد و آن را غایت اولیه فلسفه ویتگنشتاین نیز می‌داند، و بر مبنای آن مفهوم ایستای صورت منطقی را به مفهوم منعطف صورت زندگی پیوند می‌دهد. این امر تنها با لحاظ کردن نگرش فلسفی هوتو قابل قبول است، چون او می‌خواهد در هر دو فلسفه ویتگنشتاین به یک نتیجه واحد برسد.

تلاش جدید هوتو معطوف به این است که فلسفه اول را بر اساس فلسفه دوم تفسیر کند و از این طریق نتایج متفاوتی به دست آورد. گرچه تدارک دیدن بستری یکپارچه برای اندیشه ویتگنشتاین اهمیت دارد، اما خود هوتو هم این را به هر قیمتی نمی‌پذیرد. درحالی‌که او تفسیر درمانی را مورد نقد ملایم‌تری نسبت به تفسیر نظریه‌ای قرار می‌دهد، در نقد آن می‌گوید نباید بین فلسفه‌های اول و دوم ارتباط بیش از حد یا غلط برقرار کرد، این در حالی است که تفسیر خودش هم گرفتار چنین نقیصه‌ای است. و تفسیر او از تفسیر کوننت و دیاموند، افراطی‌تر است. اگر مفسران درمانی، ردّ پایی از درمان را در خود رساله جستجو می‌کنند و به دنبال مؤیداتی در آن هستند تا از طریق آن به اثبات رأی خود بپردازند، هوتو بدون اینکه بتواند در تفسیر خود از فقره‌ای از رساله کمک بگیرد و به خود رساله استناد کند، رساله را تفسیر می‌کند. او برای رساله قائل به جایگاهی مستقل

از صورت منطقی تا صورت زندگی: بررسی انتقادی ... (عطیه زندیه) ۸۳

نیست و محتویات آن را به عنوان فلسفه اول ویتگنشتاین نمی‌پذیرد، بلکه آن را ناشی از سردرگمی ویتگنشتاین می‌داند، چون مدعی است که ویتگنشتاین از ابتدا غایت فلسفه برایش با وضوح کامل مشخص بود، اما نتوانست با انتخاب رویکردی صحیح نسبت به ماهیت زبان، آن را به خوبی بیورلند و از این جهت مرتکب خطا شد. این امر باعث می‌شود که کل فلسفه ویتگنشتاین، در فلسفه دوم او خلاصه شود و فلسفه اول، حرفی برای گفتن نداشته باشد. به نظر هوتو، این اشتباه بعضی از مفسران است که آن را یک فلسفه مستقل در نظر گرفته‌اند. این امر بیان‌کننده آن است که در واقع، تفسیر درمان‌گرایی افراطی و تفسیر هوتو در یک جهت پیش می‌روند، با این تفاوت که قرئت مفسران درمانی، به این دلیل که «مفسران» تلقی نادرستی از فلسفه ویتگنشتاین داشته‌اند، منجر به حذف «تفسیر نظریه‌ای» از فلسفه اول ویتگنشتاین می‌شود، اما در تفسیر دنیل هوتو، «کل فلسفه اول ویتگنشتاین» به علت خطا و اشتباه «خود ویتگنشتاین» در اتخاذ روش ناصحیح برای بیان غایت فلسفه، حذف و از مسیر اصلی خود منحرف می‌شود. این تفسیر هوتو به قیمت گران نادیده گرفتن محتویات رساله صورت پذیرفته است.

همچنین، هوتو در تفسیر خود با استشهاده گزینشی از فقره ۶/۵۳ رساله (روش صحیح فلسفه شاید این می‌بود: «هیچ چیز را نبایستی گفت مگر آنچه را که می‌تواند گفته شود»)^{۱۶}. ادعا دارد که این فقره، نشانه‌ای است از اینکه ویتگنشتاین می‌خواست روشن‌سازی را در فلسفه اول خود توسعه دهد. این در حالی است که این فقره بسیار تفسیرپذیر است و هر مفسری می‌تواند از آن به نفع تفسیر خود استفاده کند. در این فقره هیچ دلالت مستقیمی برای نتیجه‌ای که هوتو می‌خواهد از آن بگیرد، وجود ندارد. پس نمی‌تواند مؤید و پشتوانه قدرتمندی برای تفسیر او باشد.

به علاوه، از ویتگنشتاین هیچ اعترافی دیده نشده که درجایی اشاره کرده باشد که من از ابتدا غایت فلسفه برایم روشن بود ولی نتوانستم رویکرد مشخصی نسبت به آن اتخاذ کنم که آن را بیان کنم و اشکال اصلی کارم این بود که در رویکرد خود نسبت به

ماهیت زبان مردد بودم. این نحوه بازخوانی هوتو از فلسفه ویتگنشتاین است که به او اجازه می‌دهد چنین برداشتی از فلسفه اول داشته باشد.

در بررسی نظر هوتو می‌توانیم یکی از این دو موضع را اتخاذ کنیم: اول اینکه ویتگنشتاین در فلسفه اول، توانایی نداشت که تفکرش را در مورد غایت فلسفه و ماهیت زبان در رساله مطرح سازد، ولی در فلسفه دوم خود این توانایی را به دست آورد. چون در فلسفه اول، روش نامناسبی برگزید ولی در فلسفه دوم، آن را اصلاح کرد. از این روست که هوتو باور دارد ویتگنشتاین در رساله، هم دیدگاه مستحکم و پیش‌رونده‌ای داشت و هم نتوانست آن را ارائه کند. موضع دیگری که می‌توان اتخاذ کرد این است که در مقابل تفسیر هوتو بگوییم ویتگنشتاین در فلسفه اول هم، غایتی برای فلسفه در نظر داشت و بر اساس آن فلسفه خود را پیش می‌برد، اما به تدریج که با مسائل فلسفه دست و پنجه نرم کرد و مسائل برایش روشن‌تر شد، تلقی جدیدی نسبت به آن پیدا کرد و به‌طور کلی فلسفه دیگری را در اختیار جهان تفکر قرار داد. آنچه ویتگنشتاین در مقدمه پژوهش‌های فلسفی می‌گوید مؤید موضع دوم است. ویتگنشتاین در آنجا می‌گوید چهار سال پیش وقتی می‌خواستیم آن را برای کسی توضیح دهیم متوجه اشکالات آن شدم. هم‌چنین می‌گوید نگاه ذات‌گرایان نگاهی اشتباه است و سرچشمه بدفهمی از رابطه زبان و منطق است. به این ترتیب، اتخاذ موضع دوم بنا بر اظهار نظر خود ویتگنشتاین طبیعی‌تر از موضع اول می‌نماید.

چشم‌پوشی از تفسیر نظریه‌ای که در زمان حیات خود ویتگنشتاین مطرح شده بود و بسیاری از فقرات رساله آن را تأیید می‌کند - حتی اگر نادرست باشد - و خود ویتگنشتاین هم با آن مخالفتی نکرده است، آسان نیست. بدین ترتیب، هر الگوی تفسیری که تفسیر نظریه‌ای را به طریقی حذف کند، بخشی از تفکر ویتگنشتاین را نادیده گرفته است. مسلّم است که تفسیر نظریه‌ای به‌تنهایی برای شناخت کل اندیشه ویتگنشتاین کفایت نمی‌کند، اما اگر ویتگنشتاین فلسفه دومی نداشت، هوتو تا چه حد می‌توانست ادعا کند فلسفه اول

از صورت منطقی تا صورت زندگی: بررسی انتقادی ... (عطیه زندیه) ۸۵

ویتگنشتاین خالی از محتواست و رساله، به تنهایی، سخن مستقلی برای گفتن ندارد؟ در آن صورت او چگونه و از کجا می‌توانست متوجه شود غایت فلسفه از نظر ویتگنشتاین چه بوده است؟ اگر رساله تنها اثری بود که از ویتگنشتاین به‌جامانده بود، آیا تفسیر نظریه‌ای، نظریه‌ی تصویری و بازنمایی، محتمل‌ترین و نزدیک‌ترین تفسیر به محتوای رساله نبود؟

چنان‌که مشاهده شد هوتو ارتباط و اتصالی تام و تمام میان فلسفه‌های ویتگنشتاین برقرار کرد و با قبول تعارض فلسفه‌ی اول با فلسفه‌ی دوم، سیطره‌ی کامل فلسفه‌ی دوم بر فلسفه‌ی اول را پذیرفت و به‌طور کامل از فلسفه‌ی اول چشم‌پوشید، به طوری که گویا او فلسفه‌ی اولیه‌ای نداشته است. اگرچه تفسیر هوتو بر اساس نگرش فلسفی او، طرح جدیدی از فلسفه‌ی ویتگنشتاین را مطرح می‌کند، اما در این طرح جدید ملاحظات مذکور قابل طرح و قابل تأمل است.

پی‌نوشت‌ها

1. Tractatus logico-philosophicus

۲. راسل چنین قرائتی از رساله داشت و ویتگنشتاین در مقدمه رساله از او با احترام یاد می‌کند و خود را مدیون او می‌داند.

۳. گلدشتاین معتقد است ویتگنشتاین از دیدگاه‌های فرگه و راسل نسبت به مسائل فلسفه ناراضی بود. از این‌رو، در رساله، نظریه‌ای طرح کرد که همه مسائلی را که به‌طور کامل پاسخ داده نشده بود، حل کند. این نظریه، نظریه‌ی تصویری معناست. او ادامه می‌دهد سنت فکری ویتگنشتاین مملو از نظریه است: نظریه‌ی معنا، نظریه‌ی ارجاع، نظریه‌ی توصیف، نظریه‌ی حکم، نظریه‌ی تصویری زبان، نظریه‌ی منطق، نظریه‌ی مابعدالطبیعه، و... در این سنت، «نظریه» مشکلات بزرگ را حل می‌کند. او معتقد است هدف ویتگنشتاین دنبال کردن غایت سنت مابعدالطبیعی با استنتاج خصوصیات کلی و ضروری جهان و زبان است (Goldstein, 1999: 9, 17, 19, 26).

۴. پیرز معتقد است که ویتگنشتاین در فلسفه اول خود، به طور جزئی و پیشینی استدلال کرده که هر زبان و فکری ساختار اتمی دارد که جهان بر آن تحمیل کرده است؛ اما او نتوانسته این ساختار را در تحلیل سطحی بیابد، ولی اصرار دارد که در تحلیل عمیق می‌توان آن را یافت. این باعث شد که نظریه اول او درباره زبان حالت عجیبی پیدا کند و مبهم بماند. پیرز معتقد است ویتگنشتاین در فلسفه، از علم الگوبرداری کرده است و با نظریه پردازی شبه علمی درگیر است (Pears, 1988: 26-27). از نظر پیرز، ویتگنشتاین در نظریه تصویری نتوانست برای ابژه‌ها، نمونه‌های معقول فراهم کند.

5. Therapeutic Interpretation

۶. کونت و دیاموند از درمان‌گرایان افراطی هستند و اعتقاد دارند در رساله گفته شده که گزاره‌های بامعنا در محدوده زبان، و گزاره‌های بی‌معنا خارج محدوده‌های زبان هستند. با این ملاک، گزاره‌هایی که ویتگنشتاین در خود رساله آورده است خارج از محدوده زبان قرار می‌گیرند و این بدان معناست که این گزاره‌ها، بی‌معنا هستند. پس باید از آن‌ها دست شست. به این ترتیب، این اثر خود را محکوم، و ما را با پارادوکس مواجه می‌کند. پارادوکس آنجاست که در رساله گفته شده گزاره‌های بامعنا را می‌توان گفت، اما خود رساله درصدد گفتن ناگفتنی‌ها برمی‌آید. آنان با این رویکرد رساله چالش دارند که می‌خواهد چیزی را بگوید که هم بی‌معنا و هم مهم است. دیاموند فقرات بی‌معنای رساله را مورد طعن قرار داده و دورریختنی می‌داند. از نظر او بزرگ‌ترین مزیت قرائت درمانی این است که پارادوکس داخلی رساله را حل می‌کند (Diamond, 1995: 248, 266; Conant, 1989: 18).

۷. او نیز اعتقاد دارد که ویتگنشتاین فلسفه را از نظریه پردازی دور کرد و آن را به سوی یک فعالیت درمانی سوق داد (Horwich, 2012:62).

از صورت منطقی تا صورت زندگی: بررسی انتقادی ... (عطیه زندیه) ۸۷

^۸. وی نیز که به قرائت درمانی معتدل معتقد است، می‌گوید نظریه باید نظام‌مند و کلی باشد که این ویژگی فلسفه اول ویتگنشتاین است، اما در نظریه معنا در فلسفه دوم ویتگنشتاین چنین خصوصیتی وجود ندارد (5: Gefwert, 2000).

^۹. clarification

^{۱۰}. description

^{۱۱}. re-educate

^{۱۲}. logical form

^{۱۳}. لایه‌های جهان تجربی عبارتند از: امر واقع، حالات امور و شیء. لایه‌های زبان نیز عبارتند از: گزاره، گزاره بدوی و اسم یا نام.

^{۱۴}. گزاره‌ها به دو دسته بامعنا و بی‌معنا تقسیم می‌شوند: گزاره‌های بامعنا که بنا بر ضوابط نظریه تصویری بیان می‌شوند و حالت ممکن از جهان را به تصویر می‌کشند، مجموعه گزاره‌های علوم طبیعی را تشکیل می‌دهند که هم به بیان درمی‌آیند و هم نشان داده می‌شوند. گزاره‌های بی‌معنا نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند: گزاره‌های فاقد معنا که عبارتند از: گزاره‌های منطق، گزاره‌های ریاضی و اصول علم طبیعی. گزاره‌های مهمل که عبارتند از: گزاره‌های فلسفی یا مابعدالطبیعی و گزاره‌های ارزشی که شامل گزاره‌های اخلاق، زیبایی‌شناسی و دین می‌شود.

^{۱۵}. context

^{۱۶}. روش صحیح فلسفه شاید این می‌بود: هیچ‌چیز را نبایستی گفت مگر آنچه را که می‌تواند گفته شود، یعنی گزاره‌های دانش طبیعی را، بنابر این چیزی را که اصلاً با فلسفه سروکار ندارد؛ و سپس هرگاه کس دیگری بخواهد چیزی ... مابعدالطبیعی بگوید، باید برای او ثابت کرد که او به پاره‌ای از نشانه‌ها در گزاره‌های خود نشانگری نبخشیده است. هرچند این روش برای فرد دیگر خرسندکننده نیست - چون او این احساس را نخواهد داشت که ما بدو فلسفه می‌آموزیم؛ ولی این روش یگانه روش فرسخانه صحیح است» (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ۶/۵۳).

فهرست منابع

ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۸۱). *پژوهش‌های فلسفی*. ترجمه فریدون فاطمی. تهران: نشر مرکز.

_____ (۱۳۷۹). *رساله منطقی — فلسفی*، ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر.

Conant, James. (1989). "Must We Show What We Catted t a??" in *The Sense of Stanely Cavell*, PA: Bucknell Uni. Press.

Diamond, Cora. (1995). *The Realistic Spirit: Wittgenstein, Philosophy and Mind*. Cambridge, MA: MIT Press.

Dummett, Michael. (1993). *Origins of Analytical Philosophy*. London: Duckworth.

Gefwert, Christoffer. (2000). *Wittgenstein's on Thought, Language and Philosophy*. Aldershot: Ashgate.

Goldstein, Laurence. (1999). *Clear and Queer Thinking: Wittgenstein's Development and His Relevance to Modern Thought*, London: Duckworth.

Horwich, Paul. (2012). *Wittgenstein's Metaphilosophy*, Oxford University Press.

Hutto, D. Daniel. (2003). *Wittgenstein and the End of Philosophy: Neither Theory nor Therapy*. Basingstoke: Palgrave.

Mounce, H.O. (1981). *Wittgenstein's Tractatus*. Oxford: Blackwell.

Pears, David. (1988). *The False Prison: A Study of the Development of Wittgenstein's Philosophy*. Vol. 2. New York: Clarendon Oxford.

از صورت منطقی تا صورت زندگی: بررسی انتقادی ... (عطیه زندیه) ۸۹

Wittgenstein, Ludwig. (1974), *On Certainty*, Trans, G.E.M. Anscombe, Basil BlackWell.

—————. (1989), *Philosophical Investigations*, Trans, G.E.M. Anscombe, Basil BlackWell.

